

عوامل مؤثر بر تناوب سببی در زبان فارسی

راضیه شجاعی^{*}، غلامحسین کریمی‌دوسستان[†]

۱. دانشجوی دکتری زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

۲. استاد زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران

پذیرش: ۹۳/۵/۲۵

دریافت: ۹۳/۳/۲۶

چکیده

بسیاری از زبان‌شناسان، ساخت موضوعی و تظاهر موضوعها را در تناوب‌های سببی / خودانگیخته از منظر رویکردهای واژگان‌گرا بررسی کرده‌اند. در مقاله حاضر، انشعاب‌های مختلف رویکردهای واژگان‌گرا را بررسی، نقد و مقایسه می‌کنیم و سپس فرضیه اصلی این رویکردها را مورد آزمایش قرار می‌دهیم. در این رویکردها، فرض این است که ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است. در این مقاله، مبتنی بر داده‌های زبان فارسی نشان می‌دهیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایفا می‌کنند؛ اما نمی‌توانیم شرکت یا شرکت نکردن فعل در تناوب سببی را تنها به محتواهای واژگانی فعل نسبت دهیم. به طور کلی، یافته‌های این پژوهش بر تأثیر پژوهش‌های پیشین سایه تردید می‌افکند و نشان می‌دهند که عوامل دیگری و رای ویژگی‌های واژگانی فعل در تعیین ساخت موضوعی و شرکت فعل در تناوب سببی ایفای نقش می‌کنند. در این ارتباط، هدف دیگر این مقاله تعیین عوامل مؤثر بر شرکت افعال زبان فارسی در تناوب سببی است. از میان این عوامل می‌توانیم به عوامل بافتی، همچون ویژگی معنایی موضوع‌های فعل و سازه‌های غیرموضوع و همچنین دانش دایره‌المعارفی که در سطح بازنمون منطقی در تعامل با یکدیگرند، اشاره کنیم.

واژگان کلیدی: ساخت موضوعی، تناوب سببی / خودانگیخته، رویکردهای واژگان‌گرا، بافت.

۱. مقدمه

ارتباط میان معانی موضوعات (فاعل، مفعول و ...) در بازنمایی رویدادی فعل و تظاهر نحوی آن‌ها در جملات، همواره موضوعی بحث‌برانگیز در مطالعات زبان‌شناسخی بوده است. موضوعات فعلی می‌توانند به صورت‌های مختلف تظاهر یابند و باعث حضور یک فعل واژگانی در بیش از یک ساخت نحوی شوند. این امر به «تناوب موضوعی» موسوم است. ساختهای شرکت‌کننده در تناوب، ساختهای تناوبی خوانده می‌شوند. زبان فارسی مانند بسیاری از زبان‌ها، از ساختهای تناوبی متفاوتی بهره می‌گیرد که یکی از آن‌ها تناوب‌های سببی^۱ خودانگیخته^۲ است. این تناوب‌ها در اصل تغییر در گذاری فعل هستند؛ به این صورت که گونه گذرا فعل سببی و گونه ناگذرا فعل خودانگیخته قلمداد می‌شود. بسیاری از زبان‌ها از تناوب‌های مذکور بهره می‌گیرند و زبان‌شناسان در چارچوب رویکردهای متفاوت به تجزیه و تحلیل این ساختهای پرداخته‌اند. از آن میان می‌توانیم به رویکردهای واژگان‌گرا^۳ اشاره کنیم. براساس این رویکردها، ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است.

در مقاله حاضر، می‌کوشیم ضمیر برسی و نقد برخی از رویکردهای رایج مذکور، از منظر تحلیلی داده‌بنیاد ساختهای تناوبی سببی زبان فارسی را بررسی کنیم. در روند این بررسی، این پرسش مطرح می‌شود که آیا می‌توانیم طبق ادعای رویکردهای واژگان‌گرا، شرکت افعال در تناوب را به ویژگی‌های معنایی فعل نسبت دهیم؛ به سخن دیگر، تا چه اندازه می‌توانیم ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل را تعیین‌کننده ساخت موضوعی فعل و شرکت آن در تناوب موضوعی بدانیم. در این مقاله، تلاش می‌کنیم با استناد به داده‌هایی از زبان فارسی به این سؤال پاسخ دهیم و همچنین عوامل مؤثر بر شرکت افعال در تناوب سببی را مشخص کنیم. در این راستا، با بررسی برخی تناوب‌های سببی / خودانگیخته زبان فارسی نشان می‌دهیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایفا می‌کنند؛ اما تناوب سببی در این زبان متأثر از عوامل دیگری، و رای ویژگی‌های مذکور است. از میان این عوامل، می‌توانیم به ویژگی معنایی موضوعات فعل و سازه‌های غیرموضوع و همچنین دانش دایرۀ المعرفی اشاره کنیم. این نتیجه‌گیری در مورد فرضیۀ رویکردهای واژگان‌گرا تردیدی جدی ایجاد می‌کند. به‌منظور بررسی رویکردهای واژگان‌گرا، در بخش دوم مقاله حاضر، ابتدا به‌اختصار از

خاستگاه این رویکردها سخن به میان می‌آوریم و سپس چند نمونه از تحلیل‌های مبتنی بر رویکردهای مذکور را نقد و بررسی می‌کنیم. در بخش سوم، نظرهای نظرات کلی این رویکردها را در ارتباط با تناوب سببی بررسی می‌کنیم و در بخش چهارم، فرض مورد آزمون در این مقاله را که همان نقش فعل در تناوب سببی است، توضیح می‌دهیم. در بخش پنجم، ضمن بررسی داده‌های پژوهش، مواردی مبنی بر تردید در درستی فرضیه تعیین ساخت موضوعی در واژگان را بیان و عوامل مؤثر بر تناوب سببی در زبان فارسی را ذکر می‌کنیم. سرانجام، در بخش ششم، نتیجه‌گیری کلی مقاله را ارائه می‌کنیم.

۲. تظاهر موضوعی در رویکردهای واژگان‌گرا

در ادامه، تحلیل رویکردهای واژگان‌گرا از ساخت موضوعی و تظاهر موضوعها در تناوب‌های سببی را بررسی می‌کنیم؛ اما پیش از آن، نگاهی اجمالی به خاستگاه این رویکردها ضروری است. از آغاز پیدایش دستور زایشی، نظریه‌های ساخت موضوعی در دو مسیر کلی متفاوت تحول یافته‌اند.

چارچوب حالت^۱ فیلمور^۲ (1968) به عنوان نقطه عطفی در پیدایش نظریه‌های مبنی بر نقش‌های معنایی است. این اثر به خلق انگاره نگاشت^۳ موضوعها از سطح ساخت موضوعی به سطح نحو با میانجی‌گری نقش‌های معنایی منجر شد. طبق این نظریه، فهرستی از نقش‌های معنایی در ارتباط با هر فعل تعریف می‌شود که در آن، نقش‌ها نسبت به یکدیگر در رابطه سلسله‌مراتبی قرار دارند. این نقش‌ها (عامل^۴، کنش‌پذیر^۵ و ...) به صورت مستقل از فعل وجود دارند و موضوعها را در سطح نحو سازماندهی می‌کنند. اصولی همچون اصل یکسانی اعطای نقش‌های معنایی^۶ (UTAH)، بر این نقش‌ها اعمال می‌شوند که مسئول هم‌جواری آن‌ها با جایگاه‌های نحوی متضایر هستند. فیلمور (1968) صورت‌بندی زیر را از سلسله‌مراتب نقش‌های معنایی ارائه می‌کند:

عامل < وسیله > کنش‌پذیر

در این تحلیل، موضوع‌های فعل بسته به موقعیتشان با جایگاه‌های نحوی متضایر شان هم‌جوار می‌شوند. براساس سلسله‌مراتب بالا، عامل به عنوان فاعل در جمله ظاهر می‌شود و نقش وسیله تنها در غیاب عامل می‌تواند این جایگاه را پر کند. بالطبع نقش کنش‌پذیر نیز در

غیاب دو نقش دیگر، به عنوان فاعل تظاهر نحوی می‌یابد. تحلیل‌های دیگر نیز از مفهوم سلسله‌مراتب نقش‌های معنایی معرفی شده در این نظریه بهره برداشت و صورت‌بندی‌های متفاوت و کامل‌تری ارائه کردند (Van Valin, 1990; Jackendoff, 1990; Grimshaw, 1990).

ایراد اصلی این تحلیل‌ها این است که هریک صورت‌های سلسله‌مراتبی متفاوتی را پیشنهاد داده‌اند و هیچ‌یک سلسله‌مراتبی را ارائه نکرده‌اند که کاملاً با سلسله‌مراتب‌های دیگر منطبق باشد. این امر با دستور جهانی مغایر است؛ زیرا هیچ‌یک نمی‌تواند داده‌های زبانی را به‌طور عام تبیین کنند و تنها می‌توانند از پس تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. ایراد کلی دیگر این تحلیل‌ها این است که با اینکه بیشتر زبان‌شناسان معتقد‌ند نظریه زبانی باید دربردارندهٔ فهرستی از نقش‌های معنایی مشخص و تا حد امکان محدود باشد، هیچ‌یک تاکنون نتوانسته‌اند فهرستی کامل از این نقش‌ها را ارائه کنند و فهرست‌های ارائه‌شده شامل تعداد محدود و یا بی‌نهایت نقش معنایی بوده است. برای نمونه، اندرسون^{۱۱} (1971) تنها سه نقش معنایی منبع^{۱۲}، مکان^{۱۳} و مقصد^{۱۴} را درنظر می‌گیرد؛ درحالی که پلارد^{۱۵} و ساگ^{۱۶} (1994) برای هر فعل، تعداد مشخصی از نقش معنایی خاص همان فعل را درنظر می‌گیرند. در تحلیل آن‌ها، صحبت از طبقات نقش‌های معنایی بهمیان نمی‌آید؛ بلکه نقش‌ها به صورت منفرد و در تعداد نامحدود درنظر گرفته می‌شوند. به‌طور کلی، مشکلات زیادی درخصوص تعریف، تشخیص و تکیک نقش‌های معنایی وجود دارد و بر سر این قبیل مسائل، اتفاق نظر وجود ندارد.

از طرف دیگر، می‌توانیم به نظریه‌های معناشناسان زیشی همچون پستال^{۱۷} (1970)، به عنوان نقطهٔ آغاز پیدایش نظریه‌های تجزیهٔ معنایی رویداد، اشاره کنیم. این نظریه‌ها معنای فعل را حاوی ساختی رویدادی می‌دانند که از یک یا چند زیررویداد تشکیل شده است. آن‌ها معنای فعل را به عناصر بنیادین معنایی همچون BE، CAUSE و BECOME تجزیه می‌کنند و معتقد‌ند که ساخت نحوی بازتابی از بازنمایی رویدادی فعل است. به باور آن‌ها، ارتباط بین زیررویدادها تعیین‌کنندهٔ توزیع نحوی موضوع‌ها است و نقش‌های معنایی موضوع‌ها نقشی در این ارتباط ایفا نمی‌کنند. جکنوف (1983 & 1987) در رویکرد تجزیهٔ محمول خود، نقش‌های معنایی را عناصر اولیهٔ نظریه نمی‌داند؛ بلکه آن‌ها را عناصر سازندهٔ ساخت رویدادی درنظر می‌گیرد که در ارتباط با عناصر بنیادین حاضر در این ساخت تعریف می‌شوند.

پژوهش‌های نوین از نظرات دو رویکرد بالا بهره برده‌اند؛ به این صورت که در تجزیهٔ

نحوی ساخت رویدادی، این تحلیل‌ها دنباله‌روی نظریه‌های معناشناسان زایشی هستند و در بررسی موضوع‌های فعلی، وامدار نظریه‌های مبتنی بر نقش‌های معنایی که بیشتر در پژوهش‌های فیلمور ریشه دارند. نکته جالب توجه این است که بهنظر می‌رسد که در سال‌های اخیر، آرای معناشناسان زایشی بیش از آرای گروه دیگر (فیلمور و پیروانش) در مطالعات انجام‌شده درمورد ساخت موضوعی راه یافته‌اند. دلیل این اتفاق این است که در مطالعات اخیر نشان داده‌اند که اگرچه نحو بازتاب ارتباط مفاهیم و رویدادهای توصیف‌شده توسط نقش‌های معنایی است، به همان اندازه بازتاب ارتباط میان رویدادهایی همچون سبیت و تغییر حالت است؛ زیرا رابطه موجود میان مفاهیم و رویدادها نیز باید درنهایت به ساختی پایه (همان ساخت رویدادی) که متشكل از (زیر) رویدادها و ارتباط میان آن‌ها است فراگن شود (Marantz, 2013: 153). به این ترتیب، درنظر گرفتن ساخت رویدادی برای معنای واژگانی فعل، امری اجتناب‌ناپذیر است.

پژوهش‌هایی که رویکردهای واژگان‌گرا داشته‌اند (Levin & Rappaport Hovav, 1988; Jackendoff, 1990; Dowty, 1979; Randall, 2010 بسیار بهره برده‌اند. بیشتر این تحلیل‌ها برای هر محمول دو سطح بازنمایی مستقل رویدادی و نحوی درنظر می‌گیرند و به اصولی توجه می‌کنند که این دو ساخت را به هم مرتبط می‌سازند. این رویکردها در زمرة رویکردهای «نگاشت» قرار دارند. از شاخص‌ترین این تحلیل‌ها نظریه نگاشت لوین و راپاپورت هواو (1988) است. رندال (2010) نیز گونه‌ای جدید از نظریه نگاشت را ارائه کرده و کوشیده است که در قالب این نظریه، پیش‌بینی‌های صحیحی در ارتباط با جایگاه و نحوه تظاهر موضوع‌های مختلف محمول‌ها انجام دهد. در ادامه، باختصار این نظریه را معرفی می‌کنیم.

۲-۱. نظریه نگاشت رندال (2010)

رندال (2010) به پیروی از معناشناسان زایشی از ساخت رویدادی به عنوان ابزاری بازنمودی بهره می‌برد. وی در تحلیل خود، برای بازنمایی ساخت موضوعی و رویدادی هر مدخل واژگانی، سه سطح ساخت مفهومی^{۱۸} (CS)، زیرساخت (DS) و ساخت موضوعی (AS) را درنظر می‌گیرد. نگاشتهایی دوسویه بین مشارکین و موضوع‌های این سطوح صورت می‌گیرد.

آن دسته از سازه‌های سطح CS که به عنوان سازه‌های نگاشت‌پذیر انتخاب می‌شوند (در سطح AS با علامت «a» نشان داده می‌شوند)، به سطح DS نگاشته می‌شوند و تظاهر نحوی می‌یابند. طرح کلی نگاشت موضوعات سطح CS به نحو، در زیر آمده است.

[XP YP ZP]	زیرساخت	نحو
a [a a]	ساخت موضوعی	
[CAUSE (x,[BECOME(y, [PLACE AT ...]))])]	واژگان ساخت مفهومی	

در تحلیل ذکر شده، براساس فرضیه نگاشت متناظر، جایگاه‌های نحوی موضوعات هر محمول بیانگر روابط ساختاری مشارکین متناظر آنها در ساخت رویدادی واژگانی محمول است (شجاعی و کریمی‌دوستان، ۱۳۹۱: ۳۹۴). مطابق با این فرضیه، در ساخت سببی، موضوعی که بالاترین جایگاه را در سطح CS به خود اختصاص داده است، یعنی (W)، باید به بالاترین جایگاه در سطح AS نگاشته شود و موضوعات پایین‌تر، یعنی (X)، به جایگاه‌های پایین‌تر نگاشته می‌شوند (نمودار ۱).



نمودار ۱ نگاشت موضوعات سطح CS به نحو

رندا (2010) در تبیین تناوب‌های موضوعی رویکردی اشتراقی را اتخاذ می‌کند و وجود فرآیندهای اشتراقی واژگانی را درنظر می‌گیرد که می‌توانند مدخل‌های واژگانی (ساخت مفهومی) محمول‌ها را تغییر دهند. به باور اوی، در تناوب سببی گونه خودانگیخته ساخت پایه است و گونه سببی به واسطه فرآیند سببی‌سازی از این ساخت مشتق می‌شود. براساس تحلیل اوی، تناوب سببی با حضور فعل «شکست» به صورت زیر تحلیل می‌شود:

- ۲-الف. شیشه شکست.
- ب. او شیشه را شکست.

(۳)				
[šiše]	šekäst	DS		نحو
 a		AS		
[EVENT BECOME([THING]<RIGID>),[PLACE AT[PLACE<BROKEN>]])		CS		واژگان
[Ali]	[šiše-ra]	šekäst	DS	نحو
 a	 [a]		AS	
			CS	واژگان
[EVENT CAUSE([THING],[EVENT BECOME([THING]<RIGID>),[PLACE AT[PLACE<BROKEN>])]]				

نکتهٔ شایان ذکر این است که اعتقاد به رویکردی اشتقاقی مختص رندال نیست. بسیاری از محققان دیگر نیز تناوب‌های موضوعی به‌طور عام و تناوب‌های سببی به‌طور خاص را حاصل اعمال فرآیندهای اشتقاقی می‌دانند. درادامه، برخی از این رویکردها را با اختصار توضیح می‌دهیم.

۲. تناوب سببی در رویکردهای واژگان‌گرا

چنانکه در بخش پیشین اشاره کردیم، تناوب‌های سببی در بسیاری از رویکردهای واژگان‌گرا محصول فرآیندهای اشتقاقی قلمداد می‌شوند و از این‌رو، این رویکردها به رویکردهای اشتقاقی موسوم هستند. رویکردهای ذکر شده به دو طبقهٔ کلی تقسیم می‌شوند: رویکردهای سببی‌سازی و رویکردهای ضدسببی‌سازی.^{۱۹}

۱-۳. رویکرد سببی‌سازی

تحلیل هیل^{۲۰} و کایزر^{۲۱} (1987) از جمله رویکردهای سببی‌سازی به‌شمار می‌روند. آن‌ها نیز تحت تأثیر معناشناسان زایشی، معنای محمول‌های فعلی را در قالب ساخت رویدادی نشان می‌دهند. آن‌ها معتقدند که فعل‌های تناوبی سببی حاوی یک مدخل ضدسببی هستند که توسط فرآیند واژگانی سببی‌سازی دچار تغییر می‌شوند (۴). این فرآیند یک مفهوم سبب را به ساخت رویدادی صورت ضدسببی می‌افزاید و این عنصر معنایی به جایگاه موضوع بیرونی (فاعل) در

سطح نحو نگاشته می‌شود. تحلیل رندال (2010) نیز که پیش‌تر ذکر آن رفت، در زمرة این رویکردها قرار دارد.

$$(4) [\quad \quad \quad a \quad \quad \quad] \qquad \qquad \qquad a \quad [\quad \quad \quad a \quad \quad \quad] \\ [\text{EVENT BECOME } ([\text{THING}]), (\text{PLACE AT}[\text{PLACE}])] \longrightarrow [\text{EVENT CAUSE } ([\text{THING}]), [\text{EVENT BECOME } ([\text{THING}]), (\text{PLACE AT}[\text{PLACE}])]]$$

۳-۲. رویکرد خدسبی‌سازی

پژوهش‌های مبتنی بر رویکردهای خدسبی‌سازی (Chierchia, 1989; Reinhart, 2002; Zombolou, 2004) درست مانند رویکردهای بالا، ماهیتاً اشتراقی محاسب می‌شوند و وجه تمایز آن‌ها با رویکردهای ذکر شده برای اشتراق در آن‌ها است. در چارچوب این رویکردها، شرکت افعال در تناوب سببی حاصل فرآیند خدسبی‌سازی است (بازنمایی ۵): به این صورت که گونهٔ سببی ساخت پایه درنظر گرفته می‌شود و فرآیند خدسبی‌سازی مؤلفه سبب را از بازنمایی واژگانی ساخت سببی حذف می‌کند و درنتیجه، صورت خدسبی به‌دست می‌آید (لوین و راپورت هواو، ۱۹۹۵).

$$(5) \quad \quad \quad a \quad [\quad \quad \quad a \quad \quad \quad] \qquad \qquad \qquad [\quad \quad \quad a \quad \quad \quad] \\ [\text{EVENT CAUSE } ([\text{THING}]), [\text{EVENT BECOME } ([\text{THING}]), (\text{PLACE AT}[\text{PLACE}])]] \longrightarrow [\text{EVENT BECOME } ([\text{THING}]), (\text{PLACE AT}[\text{PLACE}])]$$

۳-۳. نقد رویکردهای اشتراقی

به‌طور کلی، اساس ادعای رویکردهای اشتراقی مسئله نشانداری ساختواری ساخت‌های تناوبی در زبان‌ها است. در رویکردهای سببی‌سازی، زبان‌هایی که در آن‌ها صورت‌های سببی نشاندار وجود دارند، اساس تحلیل قرار می‌گیرند و در رویکردهای خدسبی‌سازی، اساس تحلیل زبان‌هایی با صورت‌های خدسبی نشاندار است. دو ایراد اساسی به این رویکردها وارد است. ایراد نخست این است که هریک از رویکردهای پادشه تنها می‌توانند از پس تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. برای توضیح این مطلب، به پژوهش هسپلیث^{۲۳} (1993) به‌نقل از پینون^{۲۴} (2001) اشاره می‌کنیم. وی برپایهٔ یافته‌های برآمده از تحلیل مقابله‌ای ۲۱ زبان زنده، این زبان‌ها را براساس صورت ساختواری فعل‌ها به چهار گروه عمده تقسیم کرد. در گروه اول فعل سببی نشاندار است (زبان‌های مغولی، اردو و ترکی)، در گروه دوم فعل خدسبی نشاندار است (زبان‌های عربی، لهستانی و فرانسوی)، در گروه سوم فعل در هردو گونهٔ سببی و

ضدسبیی نشاندار است (زبان‌های بلغاری و ژاپنی) و در گروه چهارم فعل‌های دو گونه سببی و ضدسبیی ازلحاظ صوری یکسان هستند و هردو ازلحاظ ساختواری بی‌نشان محسوب می‌شوند (زبان‌های آلمانی و یونانی).

رویکردهای سببی‌سازی تنها از عهده تبیین داده‌های زبان‌های گروه نخست بر می‌آیند و نمی‌توانند داده‌های زبان‌های گروه دوم، سوم و چهارم را تبیین کنند. رویکردهای ضدسبیی‌سازی نیز در تبیین داده‌های زبان‌های گروه اول، سوم و چهارم با مشکل رو به رو می‌شوند. این رویکردها نمی‌توانند داده‌های زبانی را به طور عام تبیین کنند و تنها می‌توانند از عهده تبیین داده‌های تعداد محدودی از زبان‌ها برآیند. کونتز-گاربوردن^{۴۴} (2009) ضمن بررسی داده‌های زبان اسپانیایی، با درنظر گرفتن فرآیند انعکاسی‌سازی در این زبان‌ها، رویکرد ضدسبیی‌سازی را در پیش می‌گیرد. راحطی که وی برای مشکلات رو به روی رویکردهای اشتراقی (سببی‌سازی و ضدسبیی‌سازی) ارائه می‌دهد این است که ضرورتی بر تعیین‌پذیر بودن این رویکردها وجود ندارد. وی این ادعا را مبتنی بر این فرض قرار می‌دهد که تفاوت‌های ساختواری به تفاوت‌های معنایی منجر می‌شوند؛ یعنی فعل‌هایی که در زبان‌های مختلف ازلحاظ ساختواری متفاوت هستند، از معنایی واژگانی گوناگونی برخوردارند. برای نمونه، فعل خودانگیخته «break» که در زبان انگلیسی از نظر ساختواری ساده است، با فعل متناظرش که در زبانی دیگر ازلحاظ ساختواری پیچیده است، تفاوت‌های ظریف معنایی دارد. البته وی به ضرورت انجام مطالعات معنایی بینازبانی برای تأیید این فرض توجه می‌کند. با توجه به نبود مطالعات کافی در این زمینه، پذیرش این فرض دور از ذهن به نظر می‌رسد و مشکلات پیش‌روی رویکردهای یادشده به قوت خود باقی می‌مانند.

وجود برخی فعل‌ها که در تنایوب شرکت نمی‌کنند - فعل‌های سببی فاقد گونه خودانگیخته (۶) و یا فعل‌های خودانگیخته فاقد گونه سببی (۷) - شاهدی دیگر علیه رویکردهای اشتراقی محسوب می‌شود. به مثال‌های زیر در این زمینه توجه کنید:

۶- الف. میله آهنی (خودبه‌خود) زنگ زد.

ب. * او میله آهنی را زنگ زد.

۷- الف. او علی را به قتل رساند.

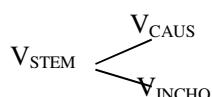
ب. * علی (خودبه‌خود) به قتل رسید.

باید توجه کنیم که کاربرد عبارت «خودبهخود» در مثال‌های ۶ و ۷ بر حضور نداشتن موضوع بیرونی در سطح نحو دلالت می‌کند و به عنوان نشانه‌ای برای تشخیص ساختهای خودانگیخته به کار می‌رود.

براساس رویکردهای اشتقاقی، چراً بدبخت بودن جملاتی مانند ۶-ب و ۷-ب تبیین نمی‌شود. چنانچه منطبق با رویکردهای سببی‌سازی، گونه سببی را ساخت پایه درنظر بگیریم، مثال ۶-الف را باید مشتق از یک گونه غیر موجود (دبخت) بدانیم و یا اینکه آن را فاقد ساخت پایه درنظر بگیریم. از طرف دیگر، چنانچه منطبق با رویکردهای ضدسببی‌سازی گونه ضدسببی را ساخت پایه درنظر بگیریم، مشکل مشابه را با مثال ۲-الف خواهیم داشت. همین مسئله برخی محققان را بر آن داشت که دست به توجیهاتی از قبیل محدود کردن فرآیندهای اشتقاقی بزنند. برای نمونه، راینهارت (2002) که رویکردی ضدسببی‌سازی را درپیش می‌گیرد، معتقد است که در برخی فعل‌های خودانگیخته، همچون مثال ۶-الف، گونه سببی در واژگان منجمد شده است و به همین دلیل، نمی‌تواند تظاهر نحوی یابد. برخی از محققان دیگر نیز در تبیین فعل‌هایی که فاقد گونه خودانگیخته هستند، توجیهاتی می‌کنند که بر وجود فعل‌های نشان‌گذاری شده در واژگان دلالت دارند. آن‌ها معتقدند فرآیند سببی‌سازی درمورد این فعل‌ها اجباری است؛ درنتیجه، این افعال فاقد گونه خودانگیخته هستند. این قبیل استدلال‌ها چندان قابل قبول نیست؛ زیرا همگی ناگزیر بر وجود اطلاعات و قواعد اضافی در واژگان دلالت دارند و این مسئله بار اضافی به ذهن تحمیل می‌کند. با توجه به کاستی‌های رویکردهای اشتقاقی، برخی پژوهشگران به رویکرد پایه مشترک قائل شده‌اند که درادمه نمونه‌ای از این رویکردها را توضیح می‌دهیم.

۳-۴. رویکردهای پایه مشترک

طبق رویکردهای پایه مشترک، هردو گونه سببی و خودانگیخته از یک منبع سوم، یعنی پایه مشترک، به دست می‌آیند و هیچ‌یک از دو گونه مشتق از دیگری نیستند. از جمله این رویکردها تحلیل پینون (2001) است. وی مدل زیر را در ارتباط با تناوب‌های سببی ارائه می‌دهد:



پیون در تحلیل خود می‌کوشد اشتقاق دو گونه شرکت‌کننده در تناوب را از یک پایه مشترک، به روشنی نظاممند تبیین کند و تحلیل خود را از بند ایرادات رویکردهای اشتقاقی برهاند. وی در این راستا، محدودیت‌هایی را در نظر می‌گیرد که بر اشتقاق گونه سببی و یا خودانگیخته اعمال می‌شوند. محدودیت مرتبط با گونه سببی نشان می‌دهد که رویداد فعل باید بتواند به صورت بالقوه توسط یک عامل تصریح شود؛ به سخن دیگر، چنانچه رویداد تصریح شده توسط فعل را توانیم به یک عامل نسبت دهیم، اشتقاق فعل سببی از ریشه مشترک ناممکن می‌شود و ساخت حاصل، نادستوری است. این مسئله بدساخت بودن مثال ۶-ب را به درستی تبیین می‌کند؛ به این صورت که یک عامل نمی‌تواند مسئول رخداد تصریح شده توسط فعل «زنگ زدن» باشد و درنتیجه، فرآیند اشتقاق فعل سببی از ریشه مشترک با شکست مواجه می‌شود. در این رویکرد، محدودیت دیگری (خلاف محدودیت بالا) مرتبط با گونه خودانگیخته وجود دارد و آن این است که نباید به تصریح رویداد فعل توسط عامل الزامي باشد؛ به سخن دیگر، چنانچه رویداد تصریح شده توسط فعل را توانیم به نقش معنایی دیگری بهجز عامل (نقش‌های ابزار، نیروی طبیعی و ...) نسبت دهیم، اشتقاق فعل خودانگیخته از ریشه مشترک ناممکن می‌شود و ساخت حاصل نادستوری است. این موضوع در مثال ۷-ب مشهود است؛ نقش معنایی دیگری بهجز عامل نمی‌تواند عهددار مسئولیت تصریح رویداد فعل «به قتل رساندن» باشد (نمونه ۸).

۸. * کارد / * طوفان علی را به قتل رساند.

در این مثال، اشتقاق فعل خودانگیخته از ریشه مشترک ناممکن و ساخت حاصل نادستوری است.

در پژوهش حاضر، رویکرد پایه مشترک را با اندکی تغییر در پیشفرضهای آن اساس تحلیل قرار می‌دهیم؛ زیرا با اینکه در این رویکرد و رویکردهای مشابه، ایرادات رویکردهای اشتقاقی دیده نمی‌شود، خالی از ایراد نیستند. در این رویکردها، ساخت موضوعی، نقش‌های معنایی موضوعها و درنتیجه شرکت فعل در تناوب، به ویژگی‌های معنایی و واژگانی فعل یا همان ریشه مشترک نسبت داده می‌شود. داده‌های فارسی تا حد زیادی درمورد این ادعا تردید ایجاد می‌کنند که در بخش‌های بعد، این موضوع را بررسی می‌کنیم.

۴. نقش فعل در تناوب سببی

چنانکه در بخش پیشین اشاره کردیم، بسیاری از رویکردهای واژگان‌گرا -همچون رویکرد پایه مشترک- مدخل واژگانی فعل را دربردارنده معنای اصلی فعل، ساخت رویدادی و ساخت موضوعی درنظر می‌گیرند. از آن میان می‌توانیم به تحلیل لوین و راپاپورت هواو (1995) اشاره کنیم. در این تحلیل، همسو با سایر رویکردهای واژگان‌گرا، ماهیت رویداد بیان شده توسط فعل، تعیین‌کننده ساخت موضوعی و تناوب موضوعی است. این قبیل رویکردها وجود فرآیندهایی واژگانی را درنظر می‌گیرند که می‌توانند مدخل‌های واژگانی را تغییر دهند و باعث مشارکت فعل در تناوب شوند. لوین و راپاپورت هواو (1995) در تحلیل خود، فعل‌های خودانگیخته را حاصل اعمال فرآیند مقیدسازی واژگانی^{۲۰} بر فعل‌های سببی می‌دانند. با توجه به اینکه آن‌ها ویژگی‌های معنایی فعل را مسئول شرکت و یا شرکت نکردن آن در تناوب می‌دانند، در توجیه برخی داده‌های زبان انگلیسی که در آن‌ها صورت خودانگیخته فعل قادر صورت سببی است، فعل‌ها را به دو گروه سبب درونی^{۲۱} و سبب بیرونی^{۲۲} تقسیم می‌کنند. اساس طبقه‌بندی آن‌ها معنای واژگانی و ساخت موضوعی افعال است. فعل‌های سبب درونی معمولاً بیانگر اراده (فعل «دویدن»)، وضعیت روانی (فعل «گریه کردن») و یک ویژگی ذاتی (فعل «شکوفه دادن») هستند. فعل‌های یادشده تک‌ظرفیتی و بدون مؤلفه سبب هستند و به همین دلیل، گونه سببی ندارند و در تناوب سببی شرکت نمی‌کنند. لوین و راپاپورت هواو (1995) معتقدند که در این افعال، سبب رویداد فعل همان ویژگی ذاتی تنها موضوع فعل است و نمی‌تواند توسط یک عنصر بیرونی بیان شود؛ درحالی که در افعال سبب بیرونی (فعل «شکستن»)، سبب در قالب یک عنصر بیرونی، با کنترل بلافصل بر رویداد فعل بیان می‌شود. زیر رویداد سبب در این افعال دارای یک موضوع مستقل است که ممکن است به عنوان فاعل تظاهر نحوی یابد؛ بنابراین، این افعال با توجه به استلزمات فعلی می‌توانند در تناوب سببی شرکت کنند. در این تحلیل، دو ساخت رویدادی زیر برای فعل‌های سبب درونی (۹) و سبب بیرونی (۱۰) درنظر گرفته می‌شود:

9. [γ BECOME <state>]

10. [x DO- SOMETHING] CAUSE [γ BECOME <state>]

همان‌طور که در بازنمایی‌های بالا مشخص است، چنانچه فعل‌های سبب بیرونی در تناوب شرکت کند، صورت سببی و خودانگیخته دارای بازنمایی واژگانی یکسان می‌شوند. در چارچوب رویکرد ذکر شده، این فعل‌ها در صورتی در تناوب شرکت می‌کنند که هیچ محدودیتی

بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نکند و این موضوع بتواند پذیرای نقش‌هایی جز عامل، همچون ابزار و نیروی طبیعی نیز باشد. چنانچه فعل دارای این استلزم باشد که موضوع بیرونی آن از نوع عامل باشد، در تناوب سببی شرکت نمی‌کند. از میان نقش‌های معنایی موضوع‌ها، نقش معنایی موضوع بیرونی در تعیین تناوبی بودن فعل، اهمیت ویژه‌ای دارد و همه رویکردهای یادشده به اهمیت این نقش معنایی در این زمینه توجه دارند.

۵. تناوب سببی در زبان فارسی

چنانکه در بخش‌های پیشین اشاره کردیم، در رویکردهای واژگان‌گرا، مدخل واژگانی فعل علاوه‌بر معنای اصلی، ساخت رویدادی و ساخت موضوعی را دربر می‌گیرد؛ درنتیجه، نقش‌های معنایی، به‌ویژه نقش معنایی موضوع بیرونی که در تعیین تناوبی بودن فعل اهمیت ویژه‌ای دارد، در ارتباط با فعل و استلزمات فعلی تعریف می‌شوند و از ویژگی‌های فعل به‌شمار می‌روند. به این ترتیب، در چارچوب این رویکردها، نقش ذکر شده فقط توسط فعل تعیین می‌شود (Levin & Rappaport Hovav, 1988; Jackendoff, 1990; Reinhart, 2002; Randall, 2010). در این بخش، در پی پاسخ به این پرسش هستیم که تا چه اندازه می‌توان فعل را تعیین‌کننده نقش معنایی موضوع بیرونی و درنتیجه شرکت آن در تناوب دانست. برای یافتن پاسخ این پرسش، برخی تناوب‌های سببی / خودانگیخته زبان فارسی را تجزیه و تحلیل می‌کنیم. پیش از آنکه وارد تحلیل شویم، با توجه به اهمیت تعبیر موضوع بیرونی در این تناوب‌ها، باید به یک طبقه‌بندی کلی از نقش‌های معنایی مرتبط با این موضوع دست یابیم. باید یادآوری کنیم که در میان زبان‌شناسان، درمورد چگونگی طبقه‌بندی نقش‌های معنایی موضوع‌ها (به‌ویژه موضوع بیرونی) اتفاق نظر وجود ندارد.

برخی زبان‌شناسان بر لزوم تجزیه نقش‌های معنایی تأکید دارند؛ برای نمونه، جکنوف (1983) نقش عامل را به دو نقش عامل و کشگر^{۲۸} تجزیه می‌کند، ون‌ولین (1990) دو نقش عامل و اثرگذار^{۲۹} را درنظر می‌گیرد و کروز^{۳۰} (1973) نقش عامل را به چهار نقش ارادی، مؤثر^{۳۱}، آغازگری^{۳۲} و عاملی تقسیم می‌کند.

از طرف دیگر، برخی زبان‌شناسان نقش‌های معنایی عام را درنظر می‌گیرند. دوتی (1991) براساس مفهوم پیش‌نمونه، دو نقش عام پیش‌عامل^{۳۳} و پیش‌کنش‌پذیر^{۳۴} را درنظر می‌گیرد و

هریک را با استفاده از فهرستی از استلزمات و شرایط لازم و کافی تعریف می‌کند. وی نقش‌های فعل را بسته به آنکه دربرگیرنده چه تعداد از استلزمات هریک از دو نقش ذکر شده هستند، به یکی از آن دو شبیه می‌داند. همان‌طور که مشخص است، در این رویکرد، نقش‌های معنایی مقوله‌هایی مجزا و تفکیک‌پذیر درنظر گرفته نمی‌شوند؛ بلکه مفاهیم پیش‌نمونه‌ای هستند که با درجات مختلفی به دو نقش کلی ذکر شده شباهت دارند. با توجه به این مسئله، در رویکرد بوتی (1991) و رویکردهای مشابه (Wittgenstein, 1953; Rosch & Mervis, 1975)، مشکلات تشخیص و تفکیک نقش‌های معنایی موجود در سایر رویکردها دیده نمی‌شود. ما نیز بر این اساس، در ارتباط با موضوع بیرونی تناوب‌های سببی، نقش معنایی عام «سبب» را درنظر می‌گیریم و آن را به دو طبقه کلی زیر تقسیم می‌کنیم:

سبب عمد: انسان، برخی موجودات زنده و ماشین یا برنامه‌ای خاص

سبب غیرعمد: انسان، نیروی طبیعی و ابزار

اساس این طبقه‌بندی مشخصه معنایی اراده است؛ نقش سبب عمد بر مشارکت ارادی موضوع مرتبطش در رویداد دلالت دارد؛ ازین‌رو، چنانچه انسان عامدانه سبب رویداد فعل شود، برخی موجودات زنده‌ای که توانایی انجام آگاهانه برخی کارها را دارند و برنامه‌هایی که توسط انسان طراحی می‌شوند و عمد و خواست انسان پشتوانه آن‌ها است، پذیرای نقش معنایی سبب عمد می‌شوند. از طرف دیگر، چنانچه انسان غیرعامدانه سبب رویداد فعل شود، نیروهای طبیعی و ابزارها که بالقوه فاقد مشخصه اراده هستند، در طبقه نقش معنایی سبب غیرعمد قرار می‌گیرند. با استفاده از طبقه‌بندی بالا، با هدف محک فرض رویکردهای واژگان‌گرا (تأثیر صرف فعل بر نقش معنایی موضوعی بیرونی و تناوب فعل) داده‌های پژوهش را تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

۱-۵. تأثیر معنای فعل بر تناوب سببی

این فرض که ماهیت رویداد تعیین‌کننده تناوب موضوعی است، با استناد به نمونه‌های زیر تأیید می‌شود:

۱۱-الف. او (*سهوَّٰ*) علی را به قتل رساند.

ب. او (خوبه‌خود^{۳۰}) به قتل رسید.

۱۲-الف. او (سهواً) شیشه را شکست.

ب. شیشه شکست.

۱۳-الف. او (سهواً) آب را ریخت.

ب. آب ریخت.

فعل «به قتل رساندن» در طبقه‌بندی لوین و راپاپورت هاو (2005)، از نوع سبب بیرونی است و شرکتش در تناوب به استلزمات فعلی وابسته است. این فعل دارای این استلزمام است که موضوع بیرونی‌اش از نوع سبب عمد باشد (نقش معنایی «او» در ۱۱-الف سبب عمد است): بنابراین، در تناوب سببی شرکت نمی‌کند (مثال ۱۱-ب). این استلزمام برآمده از ویژگی معنایی-دایرۀ‌المعارفی فعل است؛ به این صورت که این فعل و برخی افعال مشابه -همچون «اهدا کرد» و «وقف کرد»- دارای بار فرهنگی و اجتماعی و مشخصه‌های معنایی خاص هستند که خاص جوامع انسانی است و درنتیجه موضوع فاعلی آن‌ها فقط از نوع سبب عمد (انسان) است. هیل و کایزر نیز معتقدند که برخی واحدهای واژگانی در مدخل واژگانی- دایرۀ‌المعارفی خود دارای مشخصه‌های معنایی خاصی هستند که در رویداد فعل، با موضوع بیرونی عاملی ارتباط دارند و باید توسط عامل (همان سبب عمد) مقید شوند (Hayle & Keyser, 2002: 35).

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، چنانچه فعل بر تعییر موضوع بیرونی خود محدودیتی تحملی کند، از شرکت در تناوب بازمی‌ماند. چنانچه به پیروی از پینون (2001)، اشتراق هردو گونه سببی و خودانگیخته از یک ریشه مشترک را درنظر بگیریم، در بازنمایی معنایی واژگانی ریشه این قبیل افعال- مانند «به قتل رساند»- نقش معنایی «سبب» وجود خواهد داشت. این نقش معنایی منطبق با استلزمات فعل، ضرورتاً از نوع سبب عمد خواهد بود.

در داده‌های ۱۲ و ۱۳ نیز همچون نمونه ۱۱ افعال از نوع سبب بیرونی هستند. تفاوت این داده‌ها با نمونه ۱۱ این است که در این ساخت‌ها، نقش معنایی موضوع بیرونی نامشخص است. محمول‌های «شکست» و «ریخت» هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحملی نمی‌کنند و این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد (نقش معنایی «او» در ۱۲-الف و ۱۳-الف می‌تواند سبب عمد یا غیرعمد باشد)؛ درنتیجه شرکت در تناوب امکان‌پذیر است. در این افعال، نقش معنایی «سبب» در بازنمایی معنایی واژگانی ریشه مشترک این فعل وجود دارد؛ اما نوع دقیق این نقش مشخص نیست و ممکن است که از نوع سبب عمد و یا غیرعمد

باشد.

در نمونه‌های زیر نیز ویژگی معنایی فعل تعیین‌کننده شرکت فعل در تناوب است:

۱۴-الف. میله آهنی زنگ زد.

ب. * او میله آهنی را زنگ زد.

فعل جملات بالا از نوع سبب درونی و فاقد مؤلفه سبب و تکظرفیتی است؛ درنتیجه نمی‌تواند در تناوب شرکت کند. در این فعل، بازنمایی معنایی واژگانی ریشه فعل دارای نقش معنایی «سبب» نیست و ویژگی ذاتی کنش‌پذیر («در») مسئول رویداد بیان شده توسط فعل است. تا اینجا، این فرض تأیید شده است که بخش عده استلزمات فعلی (ساخت موضوعی و بازنمایی نقش‌های معنایی) در واژگان مشخص می‌شود؛ اما بررسی دیگر داده‌های زبان فارسی نکاتی را آشکار می‌کند و بر درستی فرضیه مذکور سایه تردید می‌افکند.

۵-۲. تأثیر موضوع‌های فعل بر تناوب سببی

با استناد به نمونه‌های زیر، درمورد این فرض که ماهیت رویداد تعیین‌کننده تناوب موضوعی است، تردید ایجاد می‌شود:

۱۵-الف. او دستش را برید.

ب. دستش برید.

۱۶-الف. او نان را برید.

ب. *نان برید.

فعل «برید» از نوع سبب بیرونی است و هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند. این موضوع ممکن است پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد. با توجه به این مسئله، انتظار می‌رود که فعل در تناوب سببی شرکت کند (۱۵-الف و ب). بدساخت بودن جمله ۱۶-ب که در مقابل با جمله ۱۵-ب قرار می‌گیرد، این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کند و بر تأثیر ویژگی‌های معنایی موضوع درونی فعل («نان») بر شرکت آن در تناوب دلالت دارد. در زبان فارسی، نمونه‌های بسیاری از این دست یافت می‌شود. برای نمونه، فعل «شکست» که از نوع سبب بیرونی است، هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند و این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد. با توجه به این مسئله، انتظار می‌رود که

فعل در تناوب سببی شرکت کند (۲-الف و ب). بدساختی جمله ۱۷-ب که در تقابل با جمله ۲-الف قرار می‌گیرد، این پیش‌بینی را تأیید نمی‌کند و بر تأثیر ویژگی‌های معنایی موضوع درونی فعل «عهد» بر شرکت آن در تناوب دلالت دارد.

۱۷-الف. او عهدهش را شکست.^{۲۷}

ب. * عهدهش شکست.

نقش معنایی «او» در ۱۷-الف ضرورتاً سبب عمد است و این محدودیتی است که ازسوی موضوع درونی فعل، یعنی «عهد»، بر نقش معنایی موضوع بیرونی تحمل می‌شود؛ به سخن دیگر، ویژگی معنایی «عهد» خوانش سبب عمد را بر موضوع بیرونی تحمل می‌کند و فعل را از شرکت در تناوب بازمی‌دارد. در ارتباط با داده‌های بالا، می‌توانیم بگوییم که نوع دقیق نقش معنایی «سبب» در بازنمایی واژگانی ریشه مشترک فعل مشخص نیست و ویژگی معنایی موضوع فعل تعیین‌کننده نوع این نقش است، نه استلزمات واژگانی فعل.

۳-۵ تأثیر سازه‌های غیرموضوع بر تناوب سببی

در تناوبی بودن فعل، علاوه‌بر موضوع‌های آن، سازه‌های غیرموضوع دیگر، همچون افزوده‌های حاضر در ساخت نیز تأثیرگذارند. برای روشن‌تر شدن مطلب به داده‌های زیر توجه کنید:

۱۸-الف. او با سنگ شیشه را شکست.

ب. سنگ شیشه را شکست.

ج. شیشه با سنگ شکست.

۱۹-الف. او با دستش شیشه را شکست.

ب. * دستش شیشه را شکست.

ج. * شیشه با دستش شکست.

می‌بینیم که فعل و تعداد موضوع‌هایش در ساختهای ۱۸ و ۱۹ یکسان هستند و انتظار داریم که شاهد رفتار یکسان فعل در هردو ساخت باشیم. بدساختی ۱۹-ب و ۱۹-ج این پیش‌بینی را رد می‌کند و توجه ما را به نقشی جلب می‌کند که توسط ابزار («دست») ایفا می‌شود. این سازه غیرموضوع، برخلاف سازه همتایش در جمله ۱۸-الف، خوانش سبب عمد

را بر فاعل اعمال می‌کند و فعل را از شرکت در تناوب بازمی‌دارد (۱۹-ج). این موضوع را می‌توانیم به ویژگی معنایی سازه مذکور نسبت دهیم که لازم است از لحاظ معنایی توسط سبب عمد («او») مقید شود. این مسئله که این سازه نمی‌تواند جایگاه موضوع بیرونی را پر کند و بدساختی ۱۹-ج را دربی دارد، مؤید مطلب ذکر شده است. داده‌های زیر نیز نمونه‌هایی برای تأیید تأثیر سازه‌های غیرموضوع بر تناوب هستند:

الف. او لباس‌ها را ریخت روی زمین.

ب. لباس‌ها ریخت روی زمین.

۲۱-الف. او لباس‌ها را ریخت توی ماشین لباسشویی.

ب. * لباس‌ها ریخت توی ماشین لباسشویی.

همان‌طور که درمورد نمونه ۱۳ گفتیم، فعل «ریخت» از نوع سبب بیرونی است و هیچ محدودیتی بر نقش معنایی موضوع بیرونی خود تحمیل نمی‌کند؛ درنتیجه، این موضوع می‌تواند پذیرای نقش سبب غیرعمد نیز باشد (نقش معنایی «او» در ۱۳-الف و ۲۰-الف می‌تواند سبب عمد یا غیرعمد باشد). همین مسئله شرکت فعل در تناوب را امکان‌پذیر می‌کند (۱۲-الف، ۱۳-الف و ۲۰-الف و ۲۰-ب). براساس استلزمات فعل، چرایی بدساختی جمله ۲۱-ب قابل تبیین نیست. در این مثال، با اینکه هیچ تغییری در تعداد موضوع‌ها رخ نداده است، فعل دیگر نمی‌تواند در تناوب شرکت کند. تنها تفاوت این جمله با جمله متناظرش (۲۰-ب) گروه حرف اضافه‌ای یا گروه قیدی افزوده شده به ساخت است. در این گروه، ویژگی معنایی حرف اضافه «تو» بهمراه ویژگی معنایی/دایرۀ‌المعارفی گروه اسمی «ماشین لباسشویی^۳» تعبیر سبب عمد را بر موضوع بیرونی تحمیل می‌کند (نقش معنایی «او» در ۲۱-الف فقط سبب عمد است). تقابل جملات دستوری و نادستوری بالا نشان می‌دهد که افزوده قیدی نیز می‌تواند بر تغییر نقش معنایی سبب و درنتیجه شرکت و یا شرکت نکردن فعل در تناوب تأثیر بگذارد.

۶. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر، رویکردهای مختلف واژگانگرا و نقطه‌نظرات آن‌ها در ارتباط با تناوب سببی را نقد و بررسی کردیم و در این راستا، فرضیه اصلی این رویکردها را آزمودیم. در این رویکردها، فرض می‌شود که ویژگی‌های معنایی و استلزمات فعلی تنها عامل تعیین‌کننده تناوب فعل است. با بررسی تناوب‌های سببی زبان فارسی به نکاتی دست یافتنی که بر یافته‌های پژوهش‌های پیشین سایه تردید افکندند. با بررسی این داده‌ها دریافتیم که رویکردهای واژگانگرا نمی‌توانند تحلیل مناسبی برای بررسی این داده‌ها باشند؛ زیرا براساس رویکردهای واژگانگرا، نقش‌های معنایی، به‌ویژه نقش معنایی موضوع بیرونی که در تعیین تناوبی بودن فعل اهمیت ویژه‌ای دارد، در ارتباط با فعل و استلزمات فعلی تعریف می‌شوند. این در حالی است که با بررسی داده‌های زبان فارسی دریافتیم که ویژگی‌های معنایی فعل نقشی اساسی در تعیین تناوب موضوعی ایقا می‌کنند. نمی‌توانیم شرکت یا شرکت نکردن فعل در تناوب سببی را فقط به ویژگی فعل نسبت دهیم؛ بلکه عوامل دیگری، ورای ویژگی‌های واژگانی فعل در تعیین ساخت موضوعی و شرکت فعل، در تناوب ایفای نقش می‌کنند. ویژگی معنایی موضوع‌های فعل، سازه‌های غیرموضوع (افزوده‌ها) و دانش دایرۀ المعرفی که در سطح بازنمون منطقی در تعامل با یکدیگر هستند، از جمله عوامل تأثیرگذار در تناوب به شمار می‌روند. به این ترتیب، به هدف دیگر این مقاله که تعیین عوامل مؤثر بر شرکت افعال زبان فارسی در تناوب سببی است، دست یافتنی.

سخن پایانی این است که برای درک تناوب سببی و عوامل مؤثر بر آن، باید به سطوح فراتر از سطح فعل و گروه فعلی، یعنی جمله و بافت زبانی، توجه کنیم.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. causative
2. inchoative
3. lexicalist approaches
4. case frame
5. Fillmore
6. mapping
7. agent
8. patient

9. uniformity of theta assignment hypothesis
10. instrument
11. Anderson
12. source
13. location
14. goal
15. Pollard
16. Sag
17. Postal
18. conceptual structure
19. anticausativizaion
20. Hayle
21. Keyser
22. Haspelmath
23. Piñón
24. Koontz-Garboden
25. lexical binding
26. internally caused
27. externally caused
28. actor
29. effector
30. Cruse
31. effective
32. initiative
33. proto-agent
34. proto-patient

۳۵. فرض بر این است که کاربرد قید «سهو» بر نقش معنایی سبب غیرعمد دلالت دارد. چنانچه کاربرد این قید به بدساختی جمله منجر شود، می‌توانیم ادعا کیم که طبق استیزامات فعل جمله، نقش معنایی موضوع بیرونی ضرورتاً سبب عمد است.

۳۶. براساس دیدگاه بسیاری از زبان‌شناسان، کاربرد عبارت «خودبه‌خود» در ساختهای خودانگیخته نشان‌دهنده عدم حضور موضوع بیرونی در جمله است.

۳۷. صفری (در دست چاپ) در بررسی نمونه ۱۷، بدساختی جمله ۱۷-ب را به استعاری بودن معنای فعل و ارتباط فعل با زمینه معنایی نقش (در مقابل زمینه معنایی تغییر حالت) نسبت می‌دهد و شرکت نکردن فعل در تناوب را با همین مسیله مرتبط می‌داند.

به مثال زیر توجه کنید:

الف. او قلبش را شکست.

ب. قلبش شکست.

در این مثال نیز همانند مثال ۱۷، فعل در معنای استعاری به کار رفته است؛ اما برخلاف انتظار، می‌تواند در تناوب شرکت کند. با مقایسه دو مثال ۱۷ و الف بالا، متوجه می‌شویم که برخلاف نظر صفری، نمی‌توانیم بدساختم جمله ۱۷-ب را به استعاری بودن معنای فعل نسبت دهیم؛ بلکه این نقش تعیین‌کننده موضوع‌های فعلی است که در تناوبی بودن افعال تأثیرگذار است.

۲۸. در اینجا، منظور از ماشین لباسشویی یک ماشین معمولی است که طبق داشت دایره‌المعارفی ما، در آن از رویه رو (نه از بالا) باز می‌شود.

۸ منابع

- شجاعی، راضیه و غلامحسین کریمی‌دوستان (۱۳۹۱). «نگاشت و تناوب موضوعی در برخی ساختهای زبان فارسی». *مجموعه مقالات هشتمین همایش زبان‌شناسی ایران*. دانشگاه علامه طباطبایی. صص ۳۸۹-۴۰۰.
 - صفری، علی (آماده انتشار). «معناشناسی زمینه و تناوب فعل‌های مرکب در زبان فارسی».
- جستارهای زبانی

References:

- Anderson, J.M. (1971). *The Grammar of Case*. Cambridge: MIT Press.
- Chierchia, G. (1989). “A semantics for unaccusatives and its syntactic consequences”. Ms, Cornell University. [Published in Artemis Alexiadou, Elena Anagnostopoulou & Martin Everaert (eds.). *The Unaccusativity Puzzle*, pp. 22–59. Oxford: Oxford University Press. (2004)]
- Cruse, D.A. (1973). “Some thoughts on agentivity”. *Journal of Linguistics*. 9. PP 11- 23.
- Fillmore, C.J. (1968). “The case for case”. In E. Bach and R. T. Harms, eds. *Universals in Linguistic Theory*. Holt, Reinhart and Winston. Newyork. pp 1- 88.
- Grimshaw, J. (1990). *Argument Structure*. Cambridge: MIT Press.
- Haspelmath, M. (1993). “More on the typology of inchoative/causative verb alternations”. In Bernard Comrie and Maria Polinsky (eds). *Causatives and Transitivity*. Pp. 87- 120. Amsterdam: John Benjamins.

- Hayle, K.L. & S.J. Keyser (1987). "A view of the middle". *Lexicon Project Working Papers*. 10. MIT.
- ----- (2002). *Prolegomenon to a Theory of Argument Structure*. Cambridge: MIT Press.
- Jackendoff, R. (1983). *Semantics and Cognition*. Cambridge: MIT Press.
- ----- (1987). "The status of thematic relation in linguistic theory". *Linguistic Inquiry*. 7. pp. 534- 559.
- Jackendoff, R. (1990). *Semantic Structures*. Cambridge: MIT Press.
- Koontz-Garboden, A. (2009). "Anticausativization". *Natural Language and Linguistic Theory*. 27. pp. 77- 138.
- Levin, B. & M. Rappaport Hovav (1988) "Non-event-er nominals: A probe into argument structure". *Linguistics*. 26. pp. 1067- 1083
- ----- (1995). *Unaccusativity: At the Syntax-Lexical Semantics Interface*. Cambridge, Ma: MIT Press.
- ----- (2005). *Argument Realization*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Marantz, A. (2013). "Verbal argument structure: Events and participants". *Lingua*. pp. 130, 152- 168.
- Piñón, Ch. (2001). "A finer look at the causative-inchoative alternation". *Proceedings of Semantics and Linguistic Theory*. 11. Rachel Hastings. Brendan Jackson and Zsofia Zvolensky (eds.), Ithaca, NY: CLC
- Pollard, C. & I.A. Sag (1994). *Head-driven Phrase Structure Grammar*. Chicago: University of Chicago Press.
- Postal, P.M. (1970). "On the surface verb 'remind' ". *Linguistic Inquiry*. 1. pp. 37- 120.
- Randall, J. (2010). *Linking: The Geometry of Argument Structure*. Springer: New York.

- Reinhart, T. (2002). "The Theta system—an overview". *Theoretical Linguistics*. pp. 283, 229- 290.
- Rosch, E & C.B. Mervis (1975). "Family resemblances: Studies in the internal structure of categories". *Cognitive Psychology*. 7. pp. 573- 605.
- Safari, A. (2015). "Frame semantics and LVC alternation in Persian". in *Language Related Research* (under publication): 6 .pp. 153- 172 [In Persian].
- Shojaei, R & Gh. Karimi Doostan (2012). "Mapping and argument alternation in some Persian constructions". *Proceedings of the Iranian Conference on Linguistics*: 1. pp. 389- 400 [In Persian].
- Van Valin. R.D. (1990). "Semantic parameters of split intransitivity". *Language*. 66. pp. 221- 260.
- Wittgenstein, L. (1953). *Philosophical Investigations*. Oxford: Basil Blackwell.
- Zombolou, K. (2004). *Verbal Alternations in Greek: A Semantic Approach*. Ph.D. Dissertation, University of Reading.